

با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز

👉 سندی بر اشتیاق بی‌نظیر خداوند جهت بیدار کردن ما 👈

همان‌طور که جلوتر می‌رویم و کار کردن روی خود را ادامه می‌دهیم، قدرت تشخیص و تمییزمان قوی‌تر، شفاف‌تر و باکیفیت‌تر می‌شود. ابعاد جدیدی از احوالات درونی خود را شناسایی می‌کنیم. و حال، من می‌خواهم یکی از شناسایی‌هایی را که اخیراً در من ایجاد شد را با شما به اشتراک بذارم. البته شاید این‌ها را بصورت عبارات مفهومی در ذهنم می‌دانستم اما در عمل، یا از نزدیک با آنها روبه‌رو نشده بودم. شناسایی که واقعاً هرچه شکرش کنم کم است.

خب من وقتی که فضا را باز می‌کنم و مرکز رو عاری از همانیدگی‌ها و علاقه‌های مادی می‌کنم، متوجه شدم که در طول شبانه‌روز هزاران کار است که تعدادی از آن‌ها را که برخاسته از خرد هستند باید انجام بدهم؛ مثلاً: ورزش کنم، مطالعه کنم، با بزرگان هم‌مشین باشم، ایبات را تکرار کنم و غیره.

باقیمانده کارهایی هستند که برخاسته از من ذهنی هستند و نباید آن‌ها را انجام بدهم. مثلاً: از قرین بد دوری کنم، پرخوری نکنم و یا به نمایندگی از همه، به من ذهنی اجازه فعالیت ندهم.

اما دانستن این موضوع در لایه‌های عمیقش چه پیامی برایم دارد؟

این‌که به تعداد این همه باید و نبایدها فرصت دارم برای زنده شدن به خدا. یکی شدن با خدا. از موقعی که اول صبح (یا هر موقعی) چشمم را باز می‌کنم، این فرصت‌ها شروع می‌شود تا زمانی که چشمانم را می‌بندم. و این فوق‌العاده نیست؟ این واقعاً جای شکر دارد. این همه فرصت فقط از خداوند بخشنده برمی‌آید. چرا فوق‌العاده است؟ چون فرصت‌یست برای مردن. چه نعمتی از این بالاتر. تمامی این لحظات فرصت‌یست برای مردن. در واقع نسبت به من ذهنی مردن.

هر اتفاقی خودش از ده‌ها اتفاق تشکیل شده مثلاً، می‌خواهیم بریم باشگاه ورزش کنیم. خب این خودش یک اتفاق است ولی از صدها اتفاق ریز و درشت دیگر تشکیل شده و بقیه هم به همین ترتیب تجزیه و تفکیک می‌شوند. مسیر رفت و برگشت باشگاه و پروسه ورزش کردن، انواع آدم‌هایی که توی باشگاه می‌بینیم مملو از بایدها و نبایدهاست و به صدها فکر خردمندانه باید گوش کنیم و از هزاران فکر برخاسته از من ذهنی باید پرهیز کنیم.

همه این‌ها فرصت هستند. حالا ببینید در طول شبانه‌روز چقدر فرصت داریم جهت تبدیل. همه این‌ها دری هستند به فضای یکتایی. یا مثلاً اگر یکی بهم بدگویی کنه، ترس و حقارت‌تم رو می‌بینم، سپس خشمم رو می‌بینم که می‌خواد بالا بیاد و کوچک شدنم رو جبران کنه و کنترل منو بگیره دستش. من این کارخونه جهنم‌سازی و خراب‌کاری من ذهنی‌ام رو می‌بینم و این فرصت‌یست برای مردن، برای درد هوشیارانه کشیدن و مردن. به هر حال در همین شب‌های ذهن است که باید روز رو بباییم. در همین دردهای هشیارانه است که باید فضا را باز نگه داریم و صبر کنیم و عمر جاودانه طلب کنیم.

همره غم باش، با وحشت بساز
می‌طلب در مرگ خود عمر دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۲۶۵

مهم نیست بی‌مراد میشم یا با مراد میشم. اصلاً برام مهم نیست کی بهم چی گفته. و با چه شدتی گفته و در چه شرایطی گفته. مهم اینه که بالا اومدن من ذهنی رو ببینم و به من ذهنی بمیرم. و خانه درونم را در هر شرایطی عاری از تصاویر کنم و دم این تصاویر یعنی همان دردها را بکنم.

کار آن کارست ای مشتاق مست
کاندر آن کار ار رسد مرگت خوشست

شد نشان صدق ایمان ای جوان
آنکه آید خوش ترا مرگ اندر آن

گر نشد ایمان تو ای جان چنین
نیست کامل رو بجو اکمال دین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایبات شماره ۴۶۰۸ الی ۴۶۱۰

کاری واقعاً کار است که ما حقیقتاً به تصاویر همانیده متحرک در ذهن مان بمیریم. این سه تا بیت خط کش منه. ترازوی منه. برام مهم نیست اتفاق چی باشه. مهم نیست دارم ظرف می‌شویم یا توی یک جلسه با چند تا پروفیسور و دانشمند و متخصص داریم تصمیمات جدی برای آینده بشر می‌گیریم. اصلاً ظاهر مهم نیست، این‌ها همه بازی هستند. مهم اینه آیا به من ذهنی مردم؟ آیا فرصتم رو دیدم؟ آیا از فرصتم جهت مردن به همانیدگی‌ها و علاقه‌های مادی، قدرتمندانه استفاده کردم؟ حالا که متوجه هستیم کار واقعی یعنی چی:

قدر هر روزی ز عمرِ مَرَدِ کار
باشد از سالِ جهان پنجه هزار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۲۱۸۲

این بیت محشره. این دقیقاً داره عکس کارافزایی رو میگه که اگر مرد کار باشیم، یعنی دایماً و لحظه‌ای به من‌ذهنی بمیریم و فضا را باز کنیم، ارزشش بی‌شمار بیشتر از کارِ من‌ذهنیست که کلاً کارش بی‌ارزشه. جهد فرعونیه که آخر سر شکافته میشه و باد هوا میشه. و مرد کار از فیلترهایی رد میشه که بسیار بسیار زود، مزه سعادت معنوی و مادی را می‌چشد. در بی‌نقص‌ترین حالت، چون عجله ندارد و سوار بر مرغ پرن صبر است و آهنگ رقص کن‌فکان را چراغ راهش قرار داده.

حتی اگر لحظاتی را ببینم که خبری از درد هوشیارانه نیست، به قول حضرت رسول نسبت به خودم بدگمان میشم، چون هر قدم دامه، کمینه. آنقدر بدگمان میشم تا یک علاقه مادی و همانندگی را پیدا کنم جهت درد هوشیارانه کشیدن و مردن. حتی هرگاه که می‌خندم، سربعاً حزم می‌کنم تا ببینم که این خنده باسبب بوده یا بی‌سبب بوده. بر اساس سبب من‌ذهنی و بیشتر شدن همانندگی بوده، یا برخاسته از روزن عدم و آنقدر این کار را ادامه می‌دهم تا به معنای واقعی عمل پاکسازی صورت بگیره تا انتها، چونکه حتی اگر در مقیاس یک عملی مثل «آب خوردن» هم از خدا غافل باشم، عمری بوده که بی‌عشق رفته و هیچ ارزشی نداشته. این نظارت دایمی و سپری کردن عمر با عشق، من رو در برابر کمین‌های من‌ذهنی هم مجهز نگه می‌داره.

حتی یک نقطه علاقه مادی نباید بمونه چون من‌ذهنی با همون یک نقطه هم به من رحم نمی‌کنه، با همون یک نقطه به هشیاری من تجاوز می‌کنه. بی‌رحمانه هم این کار رو می‌کنه و اون نقطه کوچیک رو در عرض چند مدت تبدیل به چند ده تا نقطه بزرگ می‌کنه. این ریشه‌ای است که سرهای بدبختی و فلاکت و تنگنا را در پی داره.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
ز آنکه سرها جمله می‌روید ز بن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۶۲

سین: ریشه

پس اینکه همیشه در حال فضاگشایی و مردن به من‌ذهنی باشیم، یک پدیده کاملاً طبیعیست و باید صبر و حزم داشته باشیم. اینکار همیشه ماست. هر لحظه باید ازین دامگاه صعب به یک حرکت، با یک فضاگشایی و مردن و تسلیم حقیقی، با نکو نهادن اولین قدم عبور کنیم. «ازین دامگاه صعب به یک تک عبر کنند». یعنی بی‌نهایت ازین «یک تک عبر کردن»ها وجود داره.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدر توست راه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۹۶۱

این کار ابدیست. فضاگشایی و مردن به تصاویر ابدیست. در عین حال که در این راه مردن به ذهن و فضاگشایی هستییم، ریشه‌دارتر می‌شویم و فضای مان بازتر می‌شود. مانند نمودارهای شاخص‌های بازار، نوسانات ریز داریم، بالا پایین‌های ریز داریم، اما سیر نمودار صعودیست. در راه چالش داریم. گاهی جذب ذهن می‌شویم. اما سریع شناسایی و پرهیز می‌کنیم، می‌میریم نسبت به تصاویر و این کار کردن روی خود را ادامه می‌دهیم. قوی و قوی‌تر و در حال پیشرفت هستیم.

خب، پس من طبق این ابیات مذکور باید ببینم آیا از فرصتم، از این بخشش‌های بی‌نظیر خداوند جهت مردن به همانندگی‌ها و علاقه‌های مادی، قدرتمندانه استفاده کردم؟ اگر چنین نیست خب باید برم اکمال دین بجویم. «رو بجو اکمال دین». فضا را باز کنم. اما خب چه جوری دین رو کامل کنم؟ چه جوری این سرگردانی را برطرف کنم و فضا را باز کنم و دوباره روی ریل تکامل هشیاری قرار بگیرم؟ نیاز به راهنما دارم. نیاز به قلاووز دارم. قلاووز هم اینجاست.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنة شنو ای خوش‌سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۴۴۶۶ و ۴۴۶۷

خب، بی‌مرادی‌هایم را که می‌توانم ببینم، روی آن‌ها کار کنم. ازین فرصت استفاده کنم جهت تبدیل بی‌مرادی‌ها لطف خداوند هستند. فرصت‌های بی‌نظیری هستند. زیر آن‌ها بهشت است. فرصت‌هایی هستند جهت فضاگشایی، جهت شکر و صبر و عذرخواهی، جهت مردن به من‌ذهنی، همین بی‌مرادی‌ها راه را به ما نشان می‌دهند چون برخاسته از تیر آگهی خداوند هستند. همین جوری شانس نیامدند که مثلاً خداوند تاس بیندازد و شانس به ما درد برسد. این‌ها تفسیرهای پوسیده و من‌درآوردی من‌ذهنی هستند. تمام بی‌مرادی‌ها برخاسته از خرد ناب خداست.

تیر را مشکن که آن تیر شهیست
نیست پرتاوی ز شصت آگهیست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۳۰۵

تیر خداوند و قضا و قدرش رو که ما رو بی‌مراد کرده نباید در برابرش مقاومت کنیم. این تیر رو باید بوس کنیم، در آغوش بگیریم، پیش شاه ببریم. بگیریم من بی‌مراد شدم، عذر می‌خوام، کمکم کن. شاه هم که خداوند باشه، میگه: «حالا که به عیبت واقفی، چشم. کمکت می‌کنم.»

سپس بهمون قدرت شناسایی و تشخیص می‌ده، به ما انگیزه و عشق و ذوق می‌ده و ما با همون قدرت شناسایی، دلیل بی‌مرادی رو به طور شفاف می‌فهمیم. به فعالیت من‌ذهنی ناظر و مسلط می‌شیم و امتحانات بعدی خدا را نیز فرصتی می‌بینیم جهت مردن. اینگونه «بی‌مرادی» قلاووز بهشت می‌شود.

و البته قلاووزها و راهنمایان بزرگ دیگر مثل مولانا، کلاً هم‌نشینی با گنج حضور، با دوستان معنوی، تکرار و تأمل بسیار عمیق و دیدن تأثیر و کاربرد آیات روی خودمان. باید با بزرگان باشیم. یادم هست یک زمانی یکی از اشتباهات من همین بود، می‌خواستم تنهایی برم راه رو. پندار کمال داشتم، فکر می‌کردم خودم برای خودم یک قلاووز قابل اعتمادی هستم. عجب فکر اشتباهی می‌کردم. من نتونستم تنهایی. الانم نمی‌تونم، من بدون مولانا و گنج حضور نمی‌تونم.

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۱۶۶

مکر شیطان اگر برم و فاصله بگیرم. در طول این چند سال خیلی وقت‌ها فاصله گرفتم. اما استاد، خداوند منو تنبیه کرد و دوباره به مجلس عشاق برگشتم. الانم دیگه نمی‌خوام اینجا رو ترک کنم. جای من همینجاست. سرم هم در کار خودم است تا بتوانم روزن را باز نگه دارم، بلکه مست و مستی‌بخش باشم.

تو مگو ما را بدان شه، بار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۲۱

با مولانا، دوستان معنوی و کلاً مجموعه معنوی گنج حضور، کارها واقعاً دشوار نیست. یعنی مردن به من‌ذهنی راحت‌تر میشه و راحت‌تر به منظور اصلی‌مون به اومدن به این جهان زنده می‌شیم و تنها راه نجات همین است. اینگونه است که هر لحظه در حال جست و جو و طلب ندای خداوندیم و متوجه لطف بی‌کرانش می‌شویم که خداوند چقدر خواهان بیداری ماست.

شاد باشید.
اشکان از مازندران